

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»
سال پنجم، شماره سوم (پاییز ۱۳۹۶)

تقدیم و تاخیر و بازتاب آن در ترجمه قرآن

محمود شهبازی^۱

احمد امیدعلی^۲

چکیده

در هر زبانی برای ترتیب واژگان جمله، «اصلی» وجود دارد که البته رعایت این اصل گاهی واجب و در مواردی ممتنع و در مواردی نیز جائز است. جواز در امر تقدیم و تاخیر بستگی به بافت متن دارد که نویسنده بسته به توان و هنرش، در متن خویش بدان مبادرت می‌ورزد و اوج این هنر را در قرآن مشاهده می‌کنیم. در قرآن آیه‌هایی با همان واژگان چند بار تکرار شده‌اند؛ اما در هر بافتی که قرار گرفته‌اند، ترتیب و ساختار آنها متفاوت گشته و باعث اختلاف معنا شده است. نوشتار حاضر سعی کرده با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی این پدیده بپردازد. هدف از انجام این پژوهش بررسی زیباشناسانه این اسلوب و ظرافتهای آن می باشد. این بررسی نشان داد که زیبایی این هنر در پرتو نظریه سیاق یا نظم واژگان قابل فهم بوده و در پرتو همین نظریه، ترجمه‌ی هر متن ادبی به ویژه قرآن که دارای نظم فرا بشریست مشکل است؛ اما با این وجود می‌توان با یافتن معادلی مناسب در زبان مقصد به ترجمه برخی از تقدیم و تأخیرها مبادرت ورزید؛ هر چند در ترجمه‌های مورد بررسی غالب تقدیم و تأخیرها مغفول مانده‌اند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، تقدیم و تاخیر، سیاق، نظم، ترجمه

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۱۶

۱- نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک mahmoodshahbazi235@yahoo.com

a-omidali@araku.ac.ir

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

مقدمه

جمله، در زبان عربی از دو بخش تشکیل می‌شود: عمده و فضله، منظور از عمده دو رکن اساسی جمله یعنی مسند و مسند الیه می‌باشد که اگر جمله فعلیه باشد فعل مسند و فاعل مسندالیه است و اگر جمله اسمیه باشد: مبتدا مسندالیه و خبر مسند می‌باشد. منظور از فضله آن است که جمله بدون آن، از جهت ساختاری و نحوی درست است؛ اما با آمدن آن بار معنایی جمله افزون می‌گردد.

در هر زبان برای ترتیب قرار گرفتن واژگان در جمله «اصلی» وجود دارد که هرگاه واژگان طبق این اصل قرار گیرند نحویان می‌گویند طبق اصل آمده و سبک‌شناسان به آن، زبان معیار یا عادی گویند (فتوحی، ۱۳۹۲: ۲۷۰) و گاهی این ترتیب جابجا می‌شود که در این صورت وارد مقوله‌ی تقدیم و تأخیر می‌گردد، رعایت اصل واجب نیست بلکه برخی اوقات از این اصل عدول می‌شود که این عدول سه حالت دارد: ۱- واجب بودن عدول از اصل ۲- ممتنع بودن عدول از اصل ۳- جایز بودن عدول از اصل، به عنوان مثال می‌گویند اصل بر این است که فاعل بر مفعول مقدم باشد؛ ولی هرگاه فاعل اسم ظاهر و مفعول ضمیر باشد عدول از این اصل واجب است و هرگاه فاعل، ضمیر و مفعول اسم ظاهر باشند رعایت اصل واجب بوده و عدول از آن ممتنع است و هرگاه هر دو اسم ظاهر باشند رعایت کردن اصل و عدول از آن جائز است.

منظور از جائز بودن این نیست که رعایت اصل و عدول از آن هر دو یکسان هستند؛ بلکه بدین معناست که در یک بافت و بر اساس نیت متکلم «اصل» رعایت می‌شود و براساس بافتی دیگر از آن عدول می‌گردد و رعایت نکردن آن از جهت ساختاری اشکالی ندارد؛ ولی از جهت معنایی جمله دچار کاستی می‌شود. دو حالت نخست به اصل زبانی و حالت سوم به بلاغت و علم معانی برمی‌گردند، کسی که حالت اول و دوم را رعایت نکند زبان را نمی‌شناسد ولی کسی که حالت سوم را رعایت نکند از بلاغت ضعیف تری برخوردار است، رعایت دو حالت نخست معنایی ندارد اما در رعایت حالت سوم ظرافتی وجود دارد که در موارد پیشین نیست.

شاید چنین پنداشته شود که تقدیم و تأخیر واژگان تنها یک جابجایی ساده میان آنها است و هر متکلم یا نویسنده‌ای با رعایت ضوابطی که نحویان یا دانشمندان بلاغت در کتابهای خودشان در این موضوع بدان اشاره کرده‌اند، می‌تواند واژه‌ای را مقدم و واژه‌ای دیگر را مؤخر کند و مترجم هم با آشنا شدن به همین ضوابط و قواعد تقدیم و تأخیر در زبان مقصد، برای تقدیم و تأخیرهای قرآنی می‌تواند به راحتی معادل‌سازی کند؛ لذا این مقاله در صدد است ضمن تبیین زیبایی تقدیم و تأخیر به بررسی و مقایسه سه نمونه از ترجمه‌های قرآنی در این راستا بپردازد و به پرسشهای ذیل پاسخ گوید:

ا- راز زیبایی تقدیم و تأخیر چیست؟ ب- آیا می توان تقدیم و تأخیر را در ترجمه قرآن انعکاس داد؟ ج- مترجمان انتخاب شده در این راستا چگونه عمل کرده اند؟

اهمیت و ضرورت انجام چنین پژوهشهایی در تصحیح و تحسین ترجمه های کتاب هدایت بشر و معجزه جاودان پیامبر صلوات الله علیه و آله، قرآن کریم است و همچنین نشان دادن زیباییها و معانی پنهان در پس قواعد تقدیم و تأخیر می باشد.

۱- پیشینه

تقریباً تمام کتابهای بلاغت به موضوع تقدیم و تأخیر پرداخته اند و همچنین برخی پژوهشها نیز به طور اختصاصی این موضوع را بررسی کرده اند که عبارتند از:

- ۱- دلالات التقدیم و التأخیر فی القرآن الکریم، اثر منیر محمود المسیری.
- ۲- دلالة التقدیم و التأخیر فی القرآن من الجزء السادس عشر إلى الجزء الثلاثین (در قالب پایان نامه)، اثر کبری جیریایی.
- ۳- التقدیم و التأخیر فی سورة البقرة اثر د. أحمد قاسم کسار چاپ شده در المجلة العالمية لبحوث القرآن.
- ۴- اثر الترجمة فی اسلوب التقدیم و التأخیر فی القرآن الکریم (اللغة الانكليزية أنموذجاً) مجلة التربية و العلم.

اما نکته نویی که در مقاله حاضر وجود دارد این است که به تقدیم و تأخیر در پرتو نظریه نظم عبدالقاهر یا نظریه بافت پرداخته است و دوم این که همین موضوع را در ترجمه های فارسی قرآن بررسی کرده است.

۲- سیاق و تقدیم و تأخیر

زیبایی و ظرافت تقدیم و تأخیر در پرتو نظریه سیاق یا بافت^۳ قابل فهم و درک است، نظریه بافت در پژوهش های معاصر به «ورث»^۴ زبانشناس انگلیسی برمی گردد و طبق این نظریه «معنای واژه، وابسته به استعمال آن در متن بوده و با توجه به نقشی که در کلام ایفا می کند معنای آن مشخص و تعیین می گردد.» (ر.ک: مختار، ۱۹۸۲: ۶۸) «در این دیدگاه واژگان هیچ حسن و قبحی یا برتری بر همدیگر ندارند، یک واژه به طور مطلق نه قبیح است نه نیکو گاهی واژه ای غریب و قبیح در یک موقعیت یا در اثر همنشینی با واژگان در یک بافت متنی نیکو می گردد و بالعکس» (طبل، ۱۹۸۵: ۹۶۱)

3-contextual

4-Firth

البته باید اشاره کنیم که بافت فقط بافت متنی نیست بلکه بافت انواع مختلفی دارد که عبارتند از: ۱- بافت متنی ۲- بافت اجتماعی ۳- بافت فرهنگی ۴- بافت موقعیتی که در این مقاله جای بررسی جداگانه آنها نیست.

این نظریه در میان دانشمندان اسلامی در قالب پژوهش‌های اعجاز قرآنی پیدا شد و گسترش یافت. در قرن پنجم عبدالقاهر جرجانی نظریه‌ای تحت عنوان «نظریه‌ی نظم» مطرح کرد و منظور او، نظم عادی و معیار زبان نبود، زیرا هر زبان یک نظم پایه و معیار دارد که در نحو به آن، اصل گویند. به عنوان مثال زبان معیار در زبان فارسی و عربی به شرح ذیل است:

فارسی: دانش‌آموز تکالیفش را نوشت ← فاعل + مفعول + فعل

عربی: کتب التلمیذ واجباته ← فعل + فاعل + مفعول

منظور عبدالقاهر «تعلیق الکلم بعضها ببعض و جعل بعضها بسبب من بعض» (ضامن، ۱۹۹۰: ۱۲۰) بوده، بدین معنا که واژگان و عبارتهای متن چنان به هم گره خورده‌اند و چنان به هم پیوسته‌اند که اگر واژه‌ای برخلاف زبان معیار، مقدم یا مؤخر شده است در تمام متن تأثیر گذار بوده و ظرافت و معنایی در پس آن وجود دارد.

از نظر عبدالقاهر اعجاز زبانی قرآن «نه در واژگان است و نه در معانی آنها و نه در حرکات و سکنتات آنها و نه هجاها و فاصله‌ها و نه سبکی و هماهنگی حروف و نه در استعاره‌ها و وزن و آسانی واژه‌ها و نه در صرفه بودن آن است (جرجانی، بی‌تا: ۳۸۵) بلکه آنچه عربها را از آوردن آن ناتوان ساخت همان نظم یا سیاق و بافت آن بود و واژگان قرآن در سرتاسر آن چنان به هم پیوسته و به هم گره خورده‌اند که هیچ نمی‌توان به آن افزود یا کم یا جابجا کرد.

فرق قرآن با سایر متون ادبی این است که در نظم آن دقتی فرا بشری است و این دقت در همه‌ی ابعاد زبانی آن ساری و جاری است و یکی از ابعادی که این دقت در آن متجلی می‌گردد جایگاه واژگان است، بدین معنا که «واژه قرآنی به گونه‌ای در آن جای گرفته است که به هیچ عنوان نمی‌توان جایش را عوض کرد یا آن را مقدم و مؤخر کرد ...» (احمد بدوی، ۱۹۵۰: ۱۰۵).

تقدیم و تاخیر یکی از مهم‌ترین مصداقهای این نظریه، می‌باشد و جایگاه بالایی در بلاغت سخن دارد و به هیچ عنوان نمی‌توان نقش سیاق چه سیاق متنی و چه سیاق موقعیتی را در آن نادیده گرفت (عبداللطیف، ۲۰۰۰ م، ص ۱۱۳۰) به عنوان مثال اگر در قرآن گاهی واژه «اللهو» بر «اللعب» مقدم می‌شود و گاهی برعکس، به این دلیل است که این جابجایی مکانی تابع سیاق یا بافت بوده و در هر یک، معنایی خاص دارد یا واژگان «ارض» و «سما» بسته به بافت یا سیاقی که در آن قرار می‌گیرند یکی

مقدم می‌شود و واژه خارج از بافت هیچ تاثیری ندارد؛ از همین رو یک آیه را می‌بینیم که چند بار با همان واژگان تکرار شده است؛ اما در هر سیاق که قرار گرفته است ترتیب و ساختار آن متفاوت گشته و همین امر باعث اختلاف معنا نیز شده است که در مباحث بعدی نمونه‌هایی از این نوع را خواهیم دید.

پس پی می‌بریم تقدیم و تاخیر صرفاً یک جابجایی میان دو واژه نیست که به راحتی رعایت آن برای هر متکلم و نویسنده‌ای آسان باشد بلکه این جابجایی وابسته به سرتاسر بافت و هماهنگی با سایر ظرافت‌های آن و در یک بافت موقعیتی خاص صورت می‌گیرد گاهی بافت اقتضا می‌کند واژه‌ای مقدم شود و بافتی دیگر اقتضا می‌کند همان واژه در جمله‌ای مشابه مؤخر شود و هر تقدیم و تأخیر در پس آن ظرافتی است که اگر واژگان به جای اصلی خودشان برگردند این لطافت و ظرافت معنایی از بین خواهد رفت.

۳- بررسی تقدیم و تاخیر در بلاغت قدیم

تفاوتی که میان بلاغت قدیم و بلاغت جدید در مقوله‌ی سیاق و به تبع آن در تقدیم و تأخیر دیده می‌شود این است که دانشمندان بلاغت قدیم سیاق را مورد توجه قرار داده‌اند و بیشتر آنها نظریه‌ی سیاق را در قالب و عناوینی مختلف از جمله نظم واژگان یا تألیف و... مطرح کرده‌اند؛ اما در بعد تطبیقی و کاربردی به سیاق و بافت اهمیت نداده‌اند و از چهارچوب تنگ و محدود جمله فراتر نرفته‌اند. اگر به مبحث تقدیم و تأخیر یا سایر مباحث در کتابهای بلاغی و تفسیری نظری افکنده شود رد پای سیاق و بافت در آنها چندان پر رنگ نمی‌باشد که البته می‌توان بر آن دلایلی بیان کرد:

۱- رعایت خلاصه‌گویی که اقتضای کتابهای آموزشی می‌باشد و نویسندگان تلاش می‌کنند تا با ایجاز و دوری از اطاله، از تعلیل و توضیح دوری کنند.

۲- دانشمندان بلاغت و مفسران تمایل داشتند تا به فراگیران دانش مطالب را قاعده‌مند به راحت‌ترین شیوه، ارائه دهند. (ناصر الخالدی، ۲۰۰۶: ۲۸-۲۷) و همین قاعده‌مندی آنها را بیش از پیش از سیاق دور کرده است.

دانشمندان قدیم بلاغت به همین بسنده کرده‌اند که در اینجا فلان واژه به دلیل اهتمام یا عنایت و یا تخصیص مقدم گشته است و علت اهتمام یا تخصیص را بیان نکرده‌اند و به همین دلیل آن گونه که باید و شاید زیبایی تقدیم و تأخیر متجلی نگشته است.

بلاغت جدید به مقوله‌ی سیاق گسترده‌تر نگاه می‌کند و بسیاری از پدیده‌های زبانی از جمله تقدیم و تأخیر را با کمک سیاق توجیه می‌کند. اولمان (Ullmann) زبانشناس آلمانی سیاق را در چارچوبی

گسترده در نظر می‌گیرد: «سیاق شایسته است که همه‌ی واژگان و جمله‌های قبل و بعد و حتی تمام متن و کتاب را دربرگیرد همان طور که فضا، شرایط و همه‌ی عناصر مرتبط با مقام سخن را در بر می‌گیرد» (اولمان، ۱۹۸۵: ۳۲)

تقدیم و تأخیر واژگان بر یکدیگر دلایل متعددی دارد که سیاق و مقام تعیین‌کننده این اسباب و دلایل می‌باشد و این دلایل را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد و آن جمله این است که تقدیم به دنبال عنایت و اهتمام متکلم رخ می‌دهد، هر آنچه برای متکلم مورد توجه و مهم باشد مقدم می‌دارد و این عنایت و اهتمام از جهت واژگانی نیست بلکه برحسب سیاق و مقتضای حال، هر واژه‌ای می‌تواند مهم و مقدم باشد و هرگاه واژه‌ای را مقدم یافتیم نباید به این سخن اکتفا کنیم که برای اهتمام و عنایت فلان واژه بر دیگری مقدم شده است، بلکه باید به بافت زبانی و موقعیتی سخن توجه کرد و با تکیه بر این بافت، دلیل عنایت و اهتمام به واژه را باید مشخص کرد، در این صورت است که زیبایی و هنر متکلم و ظرافتی را که در تقدیم لحاظ کرده است برای مخاطب روشن می‌شود.

در قرآن تقدیم و تأخیرهای بسیاری دیده می‌شود که در نگاه سطحی و در چارچوب جمله نمی‌توان به زیبایی آن پی برد و احساس می‌شود دست بردن در این تقدیم و تأخیر خدشه‌ای به آیه وارد نمی‌سازد اما تنها در صورت توجه به بافت وسیعی از متن است که می‌توان اوج ظرافت و لطافت قرآنی را دریافت. امری که رعایت آن را در ترجمه بسیار مشکل می‌سازد.

﴿وَإِذْ تَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ﴾ (اعراف: ۱۷۱) ﴿وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِثْقَالِهِمْ﴾ (نساء: ۱۵۴) ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ﴾ (بقره: ۶۳)

سه آیه‌ی فوق تقریباً واژگان یکسانی دارند و فرق آنها در این است که در آیه‌ی اعراف «الجبل» بر «فوق» مقدم شده ولی در دو آیه‌ی دیگر واژه الطور که به معنای کوه می‌باشد، مؤخر گشته است. در یک نگاه سطحی و بدون در نظر گرفتن سیاق دو آیه چنین برداشت می‌شود که میان تقدیم و تأخیر دو واژه در سه آیه‌ی فوق چندان فرقی وجود ندارد؛ اما با بررسی سیاق هر سه آیه متوجه می‌شویم که قرآن چقدر در انتخاب جای واژگان دقیق عمل کرده است.

با توجه به آیات قبل و بعد و سیاق آنها به ظرافت و لطافت تقدیم و تأخیر پی خواهیم برد:

۱- در سوره‌ی اعراف خداوند متعال از حال کوه سخن می‌گوید: ﴿أَنَّهُ ظُلَّةٌ﴾ و ﴿وَوَطَّنُوا أُنَّهُ وَأَقَعَ بِهِمْ﴾ حال آن که در دو سوره‌ی نساء و بقره از حال بنی اسرائیل و صفات آنها سخن می‌گوید: در سوره‌ی بقره آمده است: ﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ * و لقد عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿ (۶۴-۶۵) و این چنین سخن

درباره‌ی آنها تا آیه‌ی ۱۰۳ ادامه می‌یابد و هم چنین در سوره‌ی نساء نیز تا آیه‌ی ۱۶۲ درباره‌ی بنی اسرائیل سخن می‌گوید در حالی که در سوره‌ی اعراف سخن درباره‌ی بنی اسرائیل قطع می‌شود و دیگر اسمی و یا ذکری از بنی اسرائیل به میان نمی‌آید و چون در سوره‌ی نساء و بقره سخن درباره‌ی بنی اسرائیل است مناسب است ظرف «فوق» که مرتبط به آنهاست مقدم شود ولی در سوره‌ی اعراف چون سخن درباره‌ی کوه است بهتر است «الجبل» بر «فوق» مقدم شود. آنچه که دلیل بالا را قوی‌تر می‌سازد این است که فعل «نتق» با «الجبل» استعمال می‌شود و «رفع» با «الطور»، واژه‌ی «نتق» در مقایسه با «رفع» قوی‌تر و شدیدتر است، نتق یعنی گرفتن و برکندن شیء و تکان دادن آن و پرتاب کردن است اما رفع یعنی بالا بردن شیء؛ بنابراین در «نتق الجبل» غرابت، قدرت و تهدید بیش‌تر است و در «رفع الطور» چنین معنایی وجود ندارد و همین انتخاب «نتق» در سوره‌ی اعراف نشان می‌دهد که تقدیم الجبل در سوره‌ی اعراف مناسب است و انتخاب «رفع» در دو سوره‌ی دیگر مناسب بودن تقدیم فوق را به ما نشان می‌دهد. (ر.ک: سامرای، ۲۰۰۹: ۴۰-۴۰)

با بررسی دو واژه‌ی «الجبل» و «الطور» نیز پی به ظرافت این تقدیم و تأخیر خواهیم برد؛ جبل اسمی است «برای استحکامات عریض و طویل زمین» (کفوی، ۱۹۹۸: ۳۳۰؛ لسان العرب، ج ۱۳: ۱۰۲) این معنا برای واژه‌ی «طور» شرط نشده است و جبل عظیم‌تر از «طور» می‌باشد.

۵- ترجمه تقدیم و تأخیر

قرآن علاوه بر این که یک کتاب دینی است و محتوا و مضامینی ارزشمند را به مخاطب خودش می‌بخشد در کنار آن یک کتاب ادبی است و مضامین دینی خود را به گونه‌ای ادبی و هنری بیان می‌کند تا در دل و جان مخاطبش نفوذ کند. قرآن برخلاف بسیاری از کتابهای علمی که به دنبال انتقال محتوا هستند و لفظ در آنها جایگاهی ندارد ضمن برخوردار از محتوای عالی، لفظ نیز در آن نقش مهمی را ایفا می‌کند و همین امر ترجمه‌ی آن را دشوار می‌سازد؛ زیرا در ترجمه بُعد هنری آن از بین رفته و به یک کتاب محتوایی صرف تبدیل می‌شود.

خانلری در باب مشکل ترجمه شعر می‌گوید: «در شعر، ارزش کلمه تنها به اعتبار دلالت بر معنا نیست بلکه صورت ملفوظ آن نیز ارزش و اعتباری جداگانه دارد... شاعر الفاظ را برحسب سلیقه‌ی خود مرتب می‌کند چنان که از این نظم و ترتیب آهنگی دلاویز متناسب با آنچه در ذهن خود اوست حاصل شود اما این صورت ملفوظ کلمه بر معنای خاصی نیز دلالت می‌کند و همه‌ی هنر شاعری در منطبق کردن معنای مقصود با موسیقی کلام است چنان که حالت انفعالی خاصی که مراد شاعر بوده است در نفس شنونده نیز هرچه بیشتر و شدیدتر حاصل شود. پس شعر، هنر انتخاب و تنظیم الفاظ

است از دو جنبه‌ی مختلف، یکی جنبه‌ی صوری و دیگر جنبه‌ی معنوی آن». (جانزاده، ۱۳۸۵: ۷۹) وی در ادامه می‌گوید: «منظور از ذکر این نکته‌های ساده آن است که گفته شود کار مترجم در ترجمه شعر چقدر دشوار است. نقل معانی یک قطعه شعر از زبانی به زبان دیگر نیمی از کار است. نیم دیگر، و نیمه‌ی بسیار مشکل نقل صورت شعر یعنی موسیقی الفاظ است این موسیقی را ... هرگز نمی‌توان عیناً از زبانی به زبان دیگر نقل کرد (در موارد دیگر اگر مترجم) بخواهد شعری را با همه‌ی لطائفی که در بردارد به زبان دیگر منتقل کند ناگزیر در زبان دوم قالبی بجوید که اگر درست مطابق قالب شعر اصلی نیست لااقل به آن بسیار نزدیک باشد. (همان: ۸۰)

قرآن شعر نیست و نثر مسجع هم نیست؛ اما تألیف و انتخابی که در سخن خانلری از آن یاد شد به وجه اعلی از آن برخوردار است؛ همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد دانشمندان بلاغت و اعجاز قرآن همگی بر این باورند که نظم و تألیف قرآنی چنان است که نه می‌توان بر آن افزود نه می‌توان از آن کاست و نه می‌توان در آن جابجایی ایجاد کرد و هرگونه دست بردن به واژگان قرآن، خدشه‌دار ساختن بلاغت آن است. خطابی زمانی که از لوازم کلام بلیغ سخن به میان می‌آورد که عبارتند از لفظ، معنا و نظم می‌گوید: «کلام با این سه عنصر جلوه پیدا می‌کند لفظ در بردارنده‌ی معنا و معنای ایجاد شده به لفظ و پیوند میان لفظ و معنا که ناظمی دارد بر می‌گردد و چون در قرآن تأملی شود این سه عنصر به اوج می‌رسند. فصیح‌تر، زیباتر و دلنشین‌تر از واژگان قرآنی نمی‌توان یافت همچنان که مناسب‌تر و زیباتر از نظم قرآن نمی‌توان یافت. (خطابی، ۱۹۵۶، ص: ۲۷)

پس شکی نیست که نظم قرآنی به طور کامل در ترجمه قابل انعکاس نیست همچنان که موسیقی آن نیز قابل نقل نمی‌باشد و ترجمه‌هایی که از قرآن ارائه می‌شود فقط بازتاب دهنده معنای ظاهری و سطحی آن می‌باشد و بسیاری از لطافت‌های معنایی در ترجمه ناپدید شده و جنبه‌های هنری آن از بین می‌رود. رشید رضا می‌گوید: «نظم قرآن و اسلوب آن تأثیری در جان شنونده می‌گذارد که با ترجمه قابل انتقال نیست و در اثر ترجمه تأثیر آوایی، آهنگ‌ها و ریتم‌های حاصل از نظم قرآنی از بین می‌رود.» (رشید رضا، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۲۸) اما با این وجود در موارد دیگری غیر از نظم و موسیقی مترجم اگر ظریف بین باشد و در علوم ادبی و زبانی چیره‌دست شده باشد می‌تواند برخی لطائف و ظرائف قرآنی از جمله تقدیم و تأخیر، معرفه و نکره و ... را با یافتن معادل‌هایی مناسب در زبان مقصد انتقال دهد.

۶- بررسی نمونه‌ها

آن طور که در مقدمه بیان شد در زبان عربی جمله از جهت ترتیب واژگانی اصلی دارد و رعایت نکردن اصل در مقوله‌ی تقدیم و تأخیر قرار می‌گیرد و شایان ذکر است عدول از اصل، در چارچوب زیر رخ می‌دهد:

اصل
عدول
جمله فعلیه \Leftarrow فعل + فاعل \Leftarrow مبتدا + فعل

اصل
عدول
ب) جمله اسمیه \Leftarrow مبتدا + خبر \Leftarrow خبر + مبتدا

یا اینکه جمله علاوه بر ارکان دارای فضله نیز باشد:

اصل
عدول
جمله فعلیه \Leftarrow فعل + فاعل + فضله‌ها [مفاعیل خمس، حال، تمیز و جارومجرور] \Leftarrow

فضله [مفاعیل خمس، حال، تمیز و جارومجرور] + فعل + فاعل

مانند: «فِي الشَّارِعِ لَأَقَى التَّلْمِيذُ زَمِيلَهُ رَاكِباً ذَرَّاجَتَهُ» یا «رَاكِباً ذَرَّاجَتَهُ لَأَقَى التَّلْمِيذُ زَمِيلَهُ فِي الشَّارِعِ»

ج) تقدیم و تاخیر میان فضله‌ها یا فضله‌ها بر فاعل مانند: «لَأَقَى التَّلْمِيذُ زَمِيلَهُ رَاكِباً ذَرَّاجَتَهُ فِي الشَّارِعِ» یا «لَأَقَى التَّلْمِيذُ زَمِيلَهُ فِي الشَّارِعِ رَاكِباً ذَرَّاجَتَهُ»

اصل
عدول
د) جمله فعلیه \Leftarrow فعل + فاعل + مفعول اول + مفعول دوم \Leftarrow فعل + فاعل + مفعول دوم + مفعول اول

مانند: «كَسَا مُحَمَّدٌ سَالِمًا قَمِيصًا» یا «كَسَا مُحَمَّدٌ قَمِيصًا سَالِمًا»

علمای بلاغت برای این نوع از تقدیم‌ها انگیزه‌های بلاغی فراوانی را ذکر کرده‌اند همانند: تعظیم شأن و جایگاه کسی یا چیزی، تحقیر، تبرک جستن به آنچه مقدم گردیده، به منظور تخصیص امری در امر دیگر، مقدم کردن آنچه که برای مخاطب حائز اهمیت است به منظور تشویق به ادامه سخن و... البته تقدیم و تاخیر دیگری نیز در زبان وجود دارد که به طور کلی از حیطة علم نحو خارج گشته و به سبب مقتضای حال صورت می‌پذیرد؛ به این معنا که کلمه‌ای در جمله‌ای مقدم شده و در جمله‌ای دیگر بنا بر جایگاه آن مؤخر می‌شود به عنوان مثال، در کلام قرآن کریم گاه وصف مؤمنان مقدم می‌گردد و گاه وصف کافران و برای این نوع از تقدیم، بی‌شک انگیزه‌های بلاغی فراوانی وجود دارد همانند: تعظیم، توجه به سیر نزولی یا سیر صعودی، تقدیم بر اساس اهمیت و مرتبه بین چند مورد و... در بحث ذیل تلاش می‌شود با توجه به گستردگی دامنه‌ی تقدیم و تاخیر فقط تقدیم فضله‌ها بر یکدیگر یا فضله‌ها بر عامل خود (بخشی از مورد ب و مورد ج) در آیات قرآنی مورد بررسی قرار گیرد در همین راستا سه ترجمه از سه سبک متفاوت ترجمه جهت مقایسه و ارزیابی انتخاب شده است تا روشن شود مترجمان چه اندازه به این فن توجه داشته و توانسته‌اند آن را در ترجمه انعکاس دهند. ترجمه‌های انتخاب شده عبارتند از: ترجمه‌ی آقای معزی، ترجمه‌ی آقای انصاریان و ترجمه‌ی آقای فولادوند. هر ترجمه نماینده سبکی از ترجمه می‌باشند ترجمه آقای معزی از نوع تحت اللفظی،

ترجمه‌ی آقای انصاریان از نوع تفسیری و آقای فولادوند از نوع امین هستند تا روشن شود کدام یک از انواع ترجمه در بازتاب بلاغت قرآن، از جمله تقدیم و تاخیر کارایی بیش‌تری دارند.

۶-۱- تقدیم مفعول بر فاعل

الف: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾ (بقره: ۱۲۴)

ب: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ﴾ (بقره: ۱۳۳)

در آیه‌ی ۱۲۴ بقره سخن درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد با توجه به محوریت حضرت ابراهیم در بافت این آیات مفعول به بر فاعل مقدم شده است و ملاحظه می شود که در هر سه ترجمه‌ی ذیل همین تقدم رعایت شده است.

معزی: و هنگامی که بیازمود ابراهیم را پروردگار او.

انصاریان: و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد.

فولادوند: و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود.

اما در آیه ۱۳۳ بقره ابوالسعود معتقد است که هدف از تقدیم یعقوب علیه السلام توجه و عنایت به ایشان می باشد زیرا بر اساس آیه ﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (۱۳۲) مقصود از آیه بیان چگونگی وصیت یعقوب به فرزندان است. ابوالسعود، بی تا، ج ۱، ص ۲۶۴) و با وجود آنکه اسم حضرت یعقوب علیه السلام در آیه قبل آمده این امکان وجود داشت که فعل "حضر" همراه ضمیر آید "حضره" ولی به خاطر عنایت و توجه به حضرت یعقوب علیه السلام نام ایشان دوباره ذکر گردید و همین امر تأیید کننده هدف از تقدیم آن بر کلمه الموت می باشد. به عبارت دیگر سیاق آیه اقتضا می کرد که نام حضرت یعقوب دوباره تکرار گردد و بر کلمه الموت که فاعل است مقدم شود.

از جهت دیگر انسان از بعد روانی مرگ را نمی پسندد یا اینکه اگر از مرگ گریزی نیست دوست دارد مرگش به تأخیر افتد. نظم قرآنی نیز بر اساس همین میل و گرایش درونی انسان کلمه الموت را مؤخر آورده است.

معزی: یا بودید گواهان هنگامی که رسید یعقوب را مرگ.

انصاریان: آیا شما [یهودیان که ادعا می کنید یعقوب پسرانش را به آیین شما سفارش کرد] هنگامی که

یعقوب را مرگ در رسید [کنار بستر او] حاضر بودید؟

فولادوند: آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید؟

ملاحظه می شود که در هر سه ترجمه تقدیم مفعول بر فاعل رعایت شده است هر چند در ساختار جمله فارسی باید فاعل بر مفعول مقدم گردد ولی مترجمان بر خلاف اصل و برای رعایت بافت کلام مفعول را بر فاعل مقدم کرده‌اند.

۶-۲- تقدیم جار و مجرور بر عامل

الف: ﴿كَمْ قَصَبًا مِّنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾ (انبیاء: ۱۱) ﴿وَكَمْ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فِجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ﴾ (اعراف: ۴)

معزی: و چه بسا در هم شکستیم شهری را که بود ستمگر و پدید آوردیم پس از آن قومی دیگر را. انصاریان: و چه بسیار از شهرهایی که [اهلش] ستمکار بودند، در هم شکستیم، و پس از آنان قومی دیگر پدید آوردیم.

فولادوند: و چه بسیار شهرها را که [مردمش] ستمکار بودند در هم شکستیم، و پس از آنها قومی دیگر پدید آوردیم.

دو آیه فوق از جهت ساختاری شبیه یکدیگر می باشند با این تفاوت که در آیه نخست فعل بر جار و مجرور مقدم شده است و در آیه دوم جار و مجرور بر فعل مقدم شده است مقدم کردن فعل "قصمنا" در چینش واژگان قرآنی معنای خشم شدید، نارضایتی، تهدید و ترساندن را به آیه می افزاید زیرا واژه "قصم" به معنای شکستی است که دیگر قابل اصلاح و تعمیر نیست و در این آیه برای ریشه کن کردن و نابودی کامل استعاره گرفته شده است. (خطابی ۱۹۵۶، ۴۱)

در میان ترجمه ها تنها ترجمه نخست این تقدیم را رعایت کرده است اما در دو ترجمه دیگر این تقدیم در ترجمه رعایت نشده است و معنای "بسیاری" شامل شهرها شده است در صورتی که طبق معنای دقیق آیه "بسیاری" باید فعل در هم شکستن را در بر گیرد.

﴿وَكَمْ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فِجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ﴾ (اعراف: ۴)

معزی: و بسا شهری که نابودش ساختیم پس پیامدش خشم ما شبانگاه یا به خواب نیمروز بودند. (اعراف: ۴) انصاریان: چه بسیار شهرهایی که اهلش را [به سبب گناهانشان] هلاک کردیم و عذاب ما در حالی که شب یا نیم روز در استراحت و آرامش بودند، به آنان رسید!! (اعراف: ۴)

فولادوند: و چه بسیار شهرها که [مردم] آن را به هلاکت رسانیدیم، و در حالی که به خواب شبانگاهی رفته یا نیمروز غنوده بودند، عذاب ما به آنها رسید. (اعراف: ۴)

اما تأخیر فعل در آیه دوم و به کار گرفتن واژه "اهلکنا" به جای "قصمنا" گویای آن است که این آیه در مقایسه با آیه نخست معنای خشم و غضب کمتری دارد. به عبارت دیگر معنای واژه "کم" که

تکثیر است در آیه نخست، فعل را در بر می‌گیرد و در آیه دوم شامل جار و مجرور مقدم بر فعل می‌باشد. از آنجایی که ساختار آیه با ساختار جمله فارسی نزدیک است تقدیم جار و مجرور بر فعل در ترجمه انعکاس یافته است.

ب: ﴿لَا فِيهَا عِوَجٌ وَلَا فِيهَا عَمَلٌ مِّمَّاتٌ﴾ (صافات: ۴۷)

معزی: نه در آن است مستی (بیهوشی و یا رنجی) و نه آنانند از آنبازگرفتگان. (صافات: ۴۷)
انصاریان: نه در آن مایه فساد [جسم و عقل] است، و نه از آنمست و بیهوش می‌شوند. (صافات: ۴۷)

فولادوند: نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی [و فرسودگی] می‌افتند (صافات: ۴۷)
در قسمت دوم آیه فوق واژه‌ی «هم» و ظرف «عنها» بر فعل ینزفون مقدم شده است و این تقدیمها معنای حصر به آیه بخشیده اند. یعنی آن فساد که مترتب بر عقل یا سردردی نوشیدن خمر است، بر شراب بهشتی مترتب نیست و به بیانی دیگر فقط شراب بهشتی است که ایجاد سردرد و فساد عقل نمی‌کند و باعث بدمستی نمی‌شود و سایر شرابها این گونه نیستند. (ر.ک: زمخشری، ۲۰۰۹: ۹۰۵) در هیچ یک از دو ترجمه این معنا بازتاب نشده است.

ج: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ (بقره: ۲۰۳)

معزی: و بترسید خدا را و بدانید که بسوی او گرد آورده شوید.
انصاریان: و از خدا پروا کنید و بدانید که یقیناً همه شما به سوی او محشور خواهید شد.
فولادوند: و از خدا پروا کنید و بدانید که شما را به سوی او گرد خواهد آورد.
ابو حیان بر این باور است که علاوه بر رعایت فاصله و نظم سخن، هدف از تقدیم جار و مجرور «إليه» بر فعل "تحشرون" اهتمام و توجه به کسی است که همه بندگان نزد او محشور می‌گردند. (ابو حیان، ۱۴۱۳، ج ۲۱، ص ۱۲۱) و علمای دیگر همچون زمخشری، بیضاوی و رازی هدف از این تقدیم را اختصاص می‌دانند. (ر.ک: زمخشری، ۲۰۰۹، ص ۵۰ و بیضاوی، ۱۴۰۸، ص ۶۵ و رازی، بی‌تا، ص ۷۶)
هر سه ترجمه در دو آیه پیشین، بر اساس ساختار جمله فعلیه فارسی [جمله فعلیه: فاعل + متعلقات + فعل] ترجمه کرده اند و هیچ اثری از معنای اختصاص در آن نیست.

۶-۳- تقدیم فُضله ها بر یکدیگر

الف: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره: ۱۲۴)

در آیه مذکور، جار و مجرور بر مفعول به مقدم شده است «تا برتری و فضل حضرت ابراهیم (ع) بر مردم زمانه‌اش اثبات شود.» (مسیری، ۲۰۰۵: ۱۲۱)

معزی: آنها را گفت همانا گرداننده توأم از برای مردم پیشوائی.

انصاریان: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم.

فولادوند: من تو را پیشوای مردم قرار دادم.

در ترجمه تحت اللفظی آقای معزی و ترجمه تفسیری آقای انصاریان، تقدیم و تأخیر رعایت شده است اما در ترجمه سوم مترجم از این تقدیم در ترجمه صرف نظر کرده است. بنابراین معنای فضل و برتری حضرت ابراهیم (ع) نسبت به مردم در ترجمه انعکاس نیافته است و تنها معنای ظاهری آیه یعنی امامت ایشان بر مردم در ترجمه انعکاس یافته است. بهتر این بود که مترجمان محترم آیه را اینگونه ترجمه می کردند: [برای مردم، تو را پیشوا قرار می‌دهم].

ب: ﴿وَإِذْ تَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ﴾ (الاعراف: ۱۷۱) ﴿وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بَيْنَافِهِمْ﴾ (نساء: ۱۵۴) ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ﴾ (بقره: ۶۳)

پیش از این درباره‌ی آیه‌ی فوق سخن گفته شد. ظرف «فوقهم» در آیه‌ی نخست مؤخر از مفعول به آمده است ولی در دو آیه‌ی دیگر مقدم بر آن شده است و دلیل آن به سیاق آیات برمی‌گشت؛ استعمال دو فعل "نتق و رفع" و دو واژه "الجبل و الطور" دال بر همین موضوع است. فعل نتق نسبت به فعل رفع از شدت و حدت بیشتری برخوردار است زیرا به معنای ریشه کن کردن و بلند کردن جهت پرتاب کردن است ولی رفع متضاد وضع به معنای برداشتن و بلند کردن می‌باشد و واژه جبل عام بر واژه طور است و متناسب مقام تهدید و تعظیم آن است که فعل نتق همراه با الجبل به کار رود و ظرف "فوق" مؤخر آید ولی در دو آیه دیگر که محور سخن قوم بنی اسرائیل است قرآن بر اساس همین سیاق استعمال رفع و الطور را برگزیده و واژه فوقهم را بر طور مقدم کرده است. با نگاهی به ترجمه های ذیل می‌توان پی برد که چیش وازگان قرآنی مد نظر برخی مترجمان قرار نگرفته است. در آیه‌ی نخست کوه محور سخن است و «الجبل» مقدم شده است و در ترجمه نیز همین ترتیب رعایت شده است. معزی: و هنگامی که بالا بردیم کوه رافراز ایشان مانند سایبانی و پنداشتندش فرودآینده بر خویش بگیرد. انصاریان: و [یاد کنید] هنگامی [را] که کوه [طور] را برکنندیم، [و] چنان که گویی سایبانی است بالای سرشان قرار دادیم.

فولادوند: و [یاد کن] هنگامی را که کوه [طور] را بر فرازشان سایبان آسا، برافراشتیم.

در دو آیه‌ی بعدی محور سخن قوم بنی اسرائیل است؛ لذا ظرف «فوقهم» که مرتبط به آنهاست بر مفعول به مقدم گشته است؛ و این تقدیم در ترجمه آقای معزی رعایت گشته ولی در دو ترجمه دیگر رعایت نشده است و طبق ترتیب آیه‌ی نخست ترجمه شده‌اند:

معزی: و برافراشتیم بر فراز ایشان‌طور را به پیمان‌شان.

انصاریان: و کوه‌طور را به سبب پیمان‌شان [به پذیرفتن تورات، عمل به آن و ایمان به موسی] برافراشان برافراشتیم.

فولادوند: و کوه‌طور را به یادبود پیمان [با] آنان، بالای سرشان افراشته داشتیم.

آیه‌ی سوم نیز با همین ترتیب ترجمه شده است:

معزی: و هنگامی که گرفتیم پیمان شما را و برافراشتیم بر فراز شما‌طور را بگیری
انصاریان: و [یاد کنید] هنگامی که از شما [بر پیروی از حق] پیمان گرفتیم، و کوه‌طور را بالای

سرتان برافراشتیم،

فولادوند: و چون از شما پیمان محکم گرفتیم، و [کوه]‌طور را بر فراز شما افراشتیم، [و فرمودیم]

بهتر بود دو آیه‌ی فوق این گونه ترجمه می‌شدند: «و بر فرازشان [کوه]‌طور را افراشته داشتیم. «

«و بر فراز شما [کوه]‌طور را برافراشتیم.»

شاید این نوع تقدیم و تأخیر در یک نگاه ظاهری چندان مهم نباشد زیرا مانند بسیاری از تقدیم و تأخیرها معنایی مانند اختصاص و ... در بر ندارد اما باید گفت همان‌طور که در مقدمه گذشت اینها به سیاق بر می‌گردند سیاق یعنی همان که در بلاغت بدان مقتضای حال گویند و سخنی که با مقتضای حال مطابقت کند از ارزش ادبی و بلاغی بالایی برخوردار است و در نتیجه اثر آن نیز بر مخاطب بیشتر خواهد بود همان مسأله‌ای که یکی از اعجازهای بیانی قرآن به شمار می‌رود.

ج: ﴿ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابُ﴾ (مائده: ۲۳)

معزی: درآئید بر ایشان‌درگاه را.

انصاریان: از این دروازه‌به آنان یورش برید،

فولادوند: از آن دروازه‌بر ایشان [بتازید و] وارد شوید؛

در این آیه عبارت علیهم بر کلمه "الباب" مقدم شده است. آیه مذکور درباره‌ی قوم بنی اسرائیل است که خداوند به آنان دستور داد وارد سرزمین مقدس شوند و آنان از ترس حضور ستمگران در آن سرزمین از وارد شدن در آن امتناع کردند. دو مرد مؤمن بنی اسرائیل به آنان گفتند بر آن قوم ستمگر وارد شوید. از آنجایی که سخن درباره‌ی قوم بنی اسرائیل است بهتر است که ابتدا درباره‌ی آنان سخن بگویید لذا کلمه "علیهم" را بر "الباب" مقدم کرده است. با نگاهی به ترجمه‌های آیه متوجه می‌شویم که این مهم مد نظر مترجمان به جز ترجمه تحت اللفظی آقای معزی قرار نگرفته است.

۶-۴- تقدیم مفعول به بر عامل

الف: ﴿وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ (بقره: ۱۷۲) ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (حمد: ۵)
 رازی، بیضاوی و شوکانی معتقدند که هدف از تقدیم ضمیر منفصل "إِيَّاهُ" اختصاص است، (رازی، مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۹)، (بیضاوی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۰۰) و (شوکانی، بیتا، ج ۱، ص ۱۶۹) ولی ابوحیان این نظر را نمی پذیرد و بر این باور است که هدف از این تقدیم اهتمام به مقدم و تعظیم آن است زیرا مرجع ضمیر، کلمه الله می باشد. (ابوحیان، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۶۶۰) به نظر می رسد که جمع هر دو نظر بدون اشکال است. زمخشری و دانشمندان مذکور هدف از تقدیم "إِيَّاكَ" را اختصاص می دانند ولی ابن اثیر در تأیید نظر ابوحیان بیان کرده هدف از این تقدیم نظم کلام است زیرا اگر پروردگار متعال می فرمود نعبدک و نستعینک زیبایی نظم سجعی سخن از بین می رفت (ابن اثیر، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۴۱) ابوحیان معتقد است که هدف از تقدیم، اهتمام و توجه به موضوع است (ابوحیان، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۲۷) پس در دو آیهی نخستین به دلیل افادهی اختصاص، اهتمام به موضوع و نظم سجعی کلام، مفعول به بر فعل خودش مقدم گشته است که این اختصاص در آیههای مذکور در ترجمه با آوردن واژهی «تنها» و فقط انعکاس یافته است اما در ترجمه آقای معزی علی رغم رعایت تقدیم به معنای اختصاص اشاره ای نشده است.

معزی: و سپاس گزارید برای خدا اگر هستید او را پرستش کنندگان.

انصاریان: خدا را سپاس گزارید، اگر فقط او را می پرستید.

فولادوند: و اگر تنها او را می پرستید خدا را شکر کنید.

و در ترجمه ی آیهی دوم به جز در ترجمه آقای معزی این اختصاص پیداست:

معزی: خدایا تو را پرستش کنیم و از تو یاری خواهیم.

انصاریان: [پروردگارا!] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم.

فولادوند: بار الها! تنها تو را می پرستیم، و تنها از تو یاری می جوییم.

ب: ﴿فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ (بقره: ۸۷)

معزی: پس گروهی را تکذیب کردید و گروهی را می کشتید.

انصاریان: پس [نبوت] گروهی را تکذیب نمودید و گروهی را می کشتید.

فولادوند: گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید.

آنگونه که أبو سعود در تفسیرش بیان می کند در این آیه هدف از تقدیم فریقا، اهتمام و تشویق شنونده به شنیدن رفتاری است که با پیامبران الهی انجام داده اند و هدف از این تقدیم بیان حصر و

قصر نمی باشد. (ابو سعود، بیتا، ج ۱، ص ۲۱۱) و ابن عاشور هدف از این تقدیم را رعایت فاصله و نظم سخن و سجع آن می داند. (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۵۹۸) به هر حال مترجمین محترم به خاطر نزدیکی این آیه با ساختار جمله فارسی تقدیم مفعول به را بر عامل رعایت نموده اند.

۷- نتیجه

تقدیم و تاخیر اسلوبی است که در پس آن معنا یا معانی نهفته است که با همه متن و مقتضای حال منسجم می‌باشد و در بلاغت معاصر به آن دقیق‌تر اهتمام ورزیده‌اند.

نمونه‌های کاربردی بررسی شده در مقاله به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- عدم رعایت تقدیم و تاخیر در ترجمه، به چینش واژگان قرآنی که از اعجازهای قرآن است، خدشه وارد می‌کند و در این راستا ترجمه‌ی تحت اللفظی آقای معزی تقریباً بهتر از ترجمه‌های دیگر است.

۲- تقدیم و تاخیر علاوه بر توجه به بافت و سیاق و به تبع آن رعایت نظم قرآنی، معنا یا معانی‌ای مانند تعظیم، اختصاص، اهتمام و... را نیز در بر دارند که در این راستا ترجمه‌ی تحت اللفظی، ضمن رعایت تقدیم و تاخیر، از بیان معنای خاص آن صرف نظر کرده است و دو نوع ترجمه‌ی امین و تفسیری به بیان آن معانی پرداخته‌اند؛ هر چند که در مواردی تقدیم و تاخیر را رعایت نکرده‌اند و چینش واژگان براساس زبان مقصد صورت گرفته است.

۸- منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن اثیر، المثل السائر (۱۴۰۳هـ)، تحقیق: احمد حوفی، بدوی طبانة، رياض: دارالرفاعي.
۳. ابن عاشور، محمد الطاهر (۱۹۸۴ م)، التحرير و التنوير، تونس: الدار التونسية.
۴. ابن منظور(بيتا)، لسان العرب، مصر: چاپخانه بولاق.
۵. أبو حيان(۱۴۱۳هـ)، البحر المحيط، تحقيق: عادل عبدالموجود، على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية.
۶. أبو سعود العمادى(بيتا)، إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم(تفسير ابو السعود)، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
۷. احمد بدوى، احمد (۱۹۵۰م)، من بلاغة القرآن، قاهره: نهضة مصر.
۸. انصارى، حسين (۱۳۸۳ ش)، ترجمه قرآن کریم، قم: اسوه.
۹. اولمان، استيفن(۱۹۸۵م)، دور الكلمة فى اللغة، ترجمه: كمال بشر، دمشق: دارالفكر.
۱۰. بيضاوى(۱۴۰۸هـق)، أنوار التنزيل و أسرار التأويل، بيروت: دار الكتب العلمية.
۱۱. جاززاده، على(۱۳۸۵ش)، فن ترجمه، تهران: انتشارات جاززاده.
۱۲. جرجانى، عبدالقاهر(بيتا)، دلائل الاعجاز، تحقيق: محمود محمد شاکر، قاهرة.
۱۳. خطابى، حمد بن محمد(۱۹۵۶م)، بيان اعجاز القرآن، تحقيق: محمد خلف الله احمد و محمد زغلول سلام، قاهره: دار المعارف.
۱۴. رضا، محمد رشيد(بيتا)، تفسير المنار، دمشق: دارالفكر.
۱۵. زمخشرى، ابوالقاسم(۲۰۰۹م)، تفسير الكشاف، بيروت: دار المعرفه.
۱۶. السامرايى، فاضل(۲۰۰۹م)، الجملة العربية تأليفها و اقسامها، دمشق: دار الفكر.
۱۷. _____(۲۰۰۷م)، معانى النحو، بيروت: دار احياء التراث العربى.

١٨. شوکانی (بی‌تا)، فتح القدير، بيروت: دارالفکر.
١٩. طبل، حسن (١٩٨٥م)، المعنى الشعري في التراث النقدي، قاهره: مكتبة الزهراء.
٢٠. عبداللطيف، حماسه (٢٠٠٠م)، النحو و الدلالة، قاهره: دار الشروق.
٢١. عمر، احمد مختار (١٩٨٢م)، علم الدلالة، كويت: مكتبة العروبه.
٢٢. فتوحى، محمود (١٣٩٢ش)، سبك شناسى، تهران: انتشارات سخن.
٢٣. فولادوند، مهدى (١٣٧٣ش)، ترجمه قرآن كريم، قم: دار القرآن الكريم.
٢٤. الكفوى، ابوالبقاء (١٩٩٨م)، معجم فى المصطلحات و الفروق اللغوية، تحقيق: عدنان درويش و محمد المصرى، قاهره: مؤسسة الرسالة.
٢٥. المسيرى، منير محمود (٢٠٠٥م)، دلالات التقديم و التأخير فى القرآن الكريم، قاهره: مكتبة وهبه.
٢٦. معزى، محمد كاظم (١٣٧٢ش)، ترجمه قرآن كريم، قم: اسوه.
٢٧. ناصح الخالدى، كريم حسين (٢٠٠٦م)، نظرية المعنى فى الدراسات النحويه، عمان: دار صفاء.

مجالات

١. لضانم، حاتم صالح (١٩٩٠م)، الاعجاز القرآنى و نظرية النظم، فى ضمن بحوث المؤتمر الاول للإعجاز القرآنى، ١٢٨ - ١٢٠.
٢. محمود شهاب، هناء (٢٠١٠م)، اثر الترجمة فى اسلوب التقديم والتأخير (اللغة الانكليزية انموذجا)، مجلة التربية و العلم، ١٧٠ - ١٤٢.